

سهستن = دیدن

ماهیار نوایی

سهستن فعلی است که در فارسی میانه کاربرد فراوان دارد، ولی در فارسی نو فراموش گشته و به کار نمی رود. تنها نشانی که از این فعل در زبان فارسی نو به جای مانده واژه «سهی» است و صفتی است که برای درخت به کار رفته است: (درخت سهی)

که دیدم ده و دو درخت سهی که رسته است شاداب و با فرهی
فردوسی

بزد بر میان درخت سهی گذاره شد آن تیر شاهنشهی
فردوسی

و به ویژه برای سرو: (سرو سهی، سهی سرو)

تا بو که یابیم آگهی زان سایه سرو سهی
حافظ گلبانگ عشق از هر طرف برخوش خرامی می زخم

دیگوز شاخ سرو سهی بلبل صبور
حافظ گلبانگ زد که چشم بد از روی گل به دور

یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان
حافظ وان سهی سرو خرامان به چمن باز رسان

و چون «قد» و «بالا» و «قامت» را به سرو تشبیه کرده اند برای آن ها نیز صفت «سهی» به کار رفته است:

به مغز پشنگ اندر آمد شتاب چو دید آن سهی قد افراسیاب
فردوسی

به رخ شد کنون چون گل ارغوان سهی قد و زیبا رخ و پهلوان
فردوسی

در این چمن چو درآید خزان به یغمایی
حافظ رهش به سرو سهی قامت بلند مباد

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست سهی قدان سیه چشم ماه سیم را
حافظ

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما
حافظ

جوی ها بسته ام از دیده به دامان که مگر در کنارم بنشانند سهی بالای
حافظ

می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی

بر سرم سایه آن سرو سهی بالا بود

حافظ

معنی «سهی» را، چون همه جا صفت برای سرو و قد به کار رفته است، «بلند» و «راست» دانسته اند. لغت نامه دهخدا به نقل از برهان قاطع و غیث اللغات، بی هیچ اظهار نظری می نویسد: «سهی، راست و درست را گویند عموماً و هر چیز راست رسته را خوانند خصوصاً. راست عموماً و سروی که به غایت راست باشد خصوصاً». Wolff هم که آن را به *aufrecht* و *schlank* ترجمه کرده است (نک. واژه نامه شاهنامه) ناچار از چنین واژه نامه هایی سود جسته است.

واژه دیگری هم در لغت نامه به نقل از برهان و اندراج و ناظم الاطباء، بی آن که شاهی برای آن آورده شده باشد، آمده است، که بایستی با این واژه پیوستگی داشته باشد و آن «سهیت» است که معنی آن را «عمارت عالی» داده اند.

سهند، کوه به نام آذربایجان نیز ممکن است به سهستن بستگی داشته و دارای ساختمانی باشد چون روند و خورند و گزند و پیوند و جز آن.

سهستن در واژه های زبان فارسی میانه است، هزوارش آن هم *سَهستَن* است و هر دو گونه آن در نوشته های این زبان دیده می شود. صاحب برهان قاطع این واژه (سهستن) را، شاید از «فرهنگ پهلوی»، که تمام هزوارش های آن را به فرهنگ خویش افزوده است، بی آن که شاهی برای کاربرد آن در فارسی بدهد، آورده است، معنی آن را هم، که مانند خود آن واژه از منابع هندی گرفته «ترسیدن و زمیدن» دانسته است. نفیسی و دهخدا نیز آن را با همین معنی ها (ترسیدن و زمیدن) و باز، بی هیچ اظهار نظری، در فرهنگ های خویش آورده اند.

مترجمان نامه های پهلوی و واژه نامه نویسان این زبان معنی های بسیاری برای این واژه داده اند: ترسیدن، خواستن، آرزو داشتن، توجه کردن، به نظر آمدن، به نظر (خوب) آمدن و جز آن. و از این میان «به نظر (خوب) آمدن» که اونوالا داده است^۲ از همه بهتر است.

معنی این واژه چنان که از کاربرد آن بر می آید «دیدن همراه با پسندیدن» است. (سنج ستا - sand، قب sand = دیدن، پدید آمدن).

نام یکی از نوشته های بازمانده فارسی میانه «افدیه و سهیکه سگستان،

۱. Farhang - I Pahlavik ed, H.F.J. Junker. Heidelberg ۱۹۱۲ ص ۵۷ و ۱۱۵ و

چاپ دیگر آن، لپزیگ ۱۹۵۵ ص ۳۰.

2. J. M. Unvala: The pahlavi Text «King Husrav and his boy, Paris

ص ۸۵ (= to appear (good) to Please).

س دوشه اوسو وودر دد دد ۱۳۳۳ Afdīh o(δ) sahiḳīh ē Sagastān
 است، یعنی شگفتی [ها] (عجایب) و دیدنی [ها] سیستان. در این جا سهیگیه (< سهستن)
 به معنی دیدنی (جاها و چیزهای دیدنی) به کار رفته است.^۳
 ۱۳۳۳... ۱۳۳۳ ka (δ) tān sahet [مصلحت] ببینید. (خسرو قبادان
 و ریدکی بند ۱۸ و ۱۰۹).

agar šomā[k] apar sahet ۱۳۳۳
 اگر شما [صلاح] ببینید (خسرو قبادان بند ۱۱۱).^۲
 Šāhān šāh afd sahest ۱۳۳۳
 شاهنشاه عجیب دید، عجیب به نظرش آمد به شگفت اندر شد (خسرو قبادان ۱۱۹).^۲

۱۳۳۳ agar šomā[k] bayān sahet ۱۳۳۳
 بغان پسندید. (شما بغان» را برای خطاب به شاه به کار می برده اند)، اگر موافقت کنید، اگر
 به دیده قبول در آن بنگرید (یادگار زریران بند ۱۱، ۱۵، ۴۱، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷،
 ۵۹، ۶۱).^۲

Ohrmazd ka[δ]š ۱۳۳۳
 اهریمن را دید. (خوب ندید) (بندش ص ۴ س ۱۴).^۲
 dām ē Gannāk mēnūk dīt nē sahest
 دām چون دام (= آفریدگان)

۱۳۳۳... ۱۳۳۳
 ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳
 ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳
 Guft - eš Ohrmazd ka[δ]š zan brēhēnēt..... ot nazdik [ē]
 kūn dahāne dāt hē ke-t māyešn ētūn sahet čēgūn pat
 dahān mēžak ē x^varešn širēntom
 نزدیک کون دهانی داده شده است کت آمیزش ایدون نماید (= پنداری) چنان که به دهان
 شیرین ترین خورش. (بندش ص ۱۰۷ س ۱۴).^۴

۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳
 Ošān ētūn sahet čēgōn ān ē tāzāk āp
 (= به دید آید) چنان که آب تازان (= روان). (بندش ص ۱۱۳ س ۱۱).^۴
 چنان که از نمونه های بالا برمی آید. سهستن به معنی دیدن و به دید آمدن همراه با
 خوش آمدن است و به سخن دیگر دیدن و پسندیدن است.

3. Pahlavi Texts ed. Jamasp-Asana, Bombay 1897.
 4. Bundahishn ed. T.D.Anklesaria, Bombay 1908.

سهی هم معنی دیگری جز خوش‌نما، خوش آیند به‌دیدار نمی‌تواند داشته باشد.
 بدبختانه ادب‌فارسی «سهستن» را به‌دست فراموشی سپرده است و تنها در پاره‌ای
 از گویش‌هاست که اثری از این واژه دیده می‌شود. چون besse = بین (گویش اصفهان.
 نك فرهنگ پهلوی از دکتر فره‌وشی ص ۳۹۳)، besey (تهرانی)، sey (شیرازی). sey i =
 این را بین!).

فردوسی که، به گفته خودش، در سرودن شاهنامه، از خداینامه‌های پهلوی سود
 جسته است، «سهستن» را به «دیدن» ترجمه کرده است و به‌سخن دیگر، بسیاری از «دیدن»-
 های او برابر است با «سهستن»:

بدان گونه دیدند گردان نیو که نزد تو آید گرانمایه گیو

★

چنین دید رستم از آن کاراوی که برگردد آید به درگاه اوی

★

همه برگشادند گویا زبان که اکنون که نزدیک شد بد گمان
 جز از جنک چیزی نبینیم ما زبونی چرا برگزینیم ما

★

سواران ترکان که روز درنگ زبون داشتندی شکار پلنگ
 ندیدند با چرخ گردون نبرد همه خاک برخاست از دشت و گرد

★

چو سالار شاه این سخن‌های نغز بخواند ببیند به پاکیزه مغز

★

چنین داد پاسخ که ای پهلوان گرایدون که بینی به روشن روان

★

اگر بیند اغربوژت هوشمند یکی بستگان را گشایند بند

★

ندانم چه دید اندر آن شهریار؟

★

به گیتی جز از خویشتن را ندید (سنج خود بینی = خودپسندی)

و بی هیچ شکی، در بیت‌های زیر، «اگر شاه بیند» ترجمه «اگر شما بفان سهیت»
 فارسی میانه است که در خطاب به شاه به کار می‌رفته و کاربرد فراوان داشته است. (نك.
 کاربرد این عبارت در یادگار رزیران در همین نوشته):

.....
 که گرشاه بیند به مهمان خویش فرستاده آمد به نزدیک شاه
 شود شهر هاماوران ارجمند که آید خرامان سوی خان خویش

به کهنتر سپارد سپاهی گران

اگر شاه بیند ز جنگ آوران

✱

نوید یکی نامه پند مند

اگر شاه بیند ز رای بلند

✱

مگر بخت یکباره بدرخشدش

اگر شاه بیند به من بخشدش

✱

که گر شاه بیند ببخشد گناه

برفتند پوزش کنان نزد شاه

✱

به دروازه دز کشد ساروان

اگر شاه بیند که این کاروان

✱

شود پیش طینوس با بخردان

اگر شاه بیند که با موبدان

فارسی زبانان چون فعل «سهستن» را که به معنی «دیدن همراه با پسندیدن» و «خوب به نظر آمدن» است از دست دادند، اگرچه «دیدن» را، چنان که نمونه‌هایی از آن در بالا یاد شد، به جای آن به کار برده‌اند ولی برای رساندن معنی دقیق‌تری دیدن را با صلاح و مصلحت ترکیب کردند، «صلاح دیدن» «مصلحت دیدن».

بترك خدمت پیرمغان نخواهم گفت چرا که مصلحت خود در آن نمی بینم
حافظ

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار

حافظ

کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بآیدش

مصلحت دیدن آن است که یاران همه کار

حافظ

بگذارند و خصم طره یاری گیرند

حاليا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
حافظ

در آن جنبش صلاح، آرام خود، دید

چو پای صید را در دام خود دید

نظامی.

اگرچه «صلاح دانستن» و مصلحت دانستن یا «مصلحت اندیشیدن» نیز همان معنی را می‌رساند، ولی مردمی که برای رساندن چنین مفهومی فعل «سهستن» را به کار می‌بردند که به معنی نوعی از دیدن است، پس از، از دست دادن آن، رساندن آن مفهوم را، «صلاح» و «مصلحت» را با فعل «دیدن» به کار بردند (با اینکه با «دانستن» و اندیشیدن هم به کار می‌رود). شاید این راز پیدایش این دو فعل مرکب در زبان فارسی باشد.